سنگر کتاب

## «عقیق»ی برای حاج حسین

کتاب «عقیق» که در سومین دوره جایزه سال کتاب دفاع‌مقدس به عنوان اثر برگزیده انتخاب شد، زندگینامه داستانی شهید خرازی است و در کنار بازخوانی زندگی و مجاهدت‌های این فرمانده شهید، چگونگی شکل‌گیری لشکر امام حسین(ع) را که حاج حسین خرازی فرمانده آن بود، بررسی می‌کند. همچنین بر عملیات‌هایی که این لشکر در آن حضور داشت و نقشی که در رویارویی با دشمن ایفا کرد، تأمل می‌کند. «عقیق» نوشته نصرت‌ا... محمودزاده است و از سوی انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است. از ویژگی‌های محمودزاده این است که برای نوشتن کتاب‌هایش، تحقیقات زیادی می‌کند و این کتاب را هم براساس بررسی‌های گسترده‌اش در زندگی سردار شهید حاج حسین خرازی و عملکرد لشکر ۱۴ امام حسین(ع) نوشته است. کاش این کتاب‌ها در بازار نشر هم قابل دسترسی باشد.

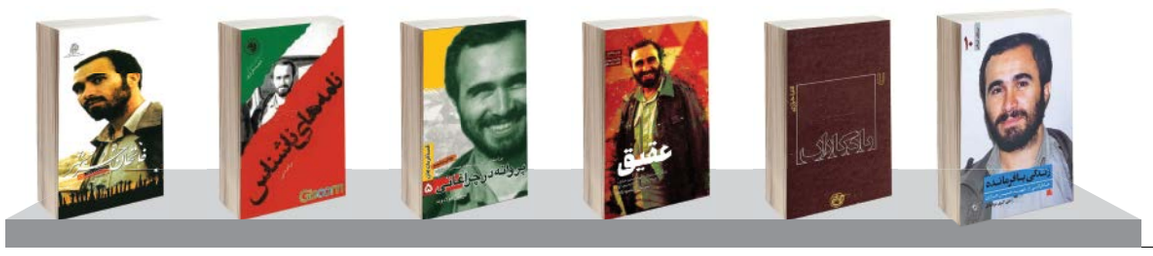


خون‌نگار

## یادی از ۸ شهید شاخص اسفندماه

«اسفند» آخرین ماه سال است، اما انگار این ماه در هشت سال دفاع مقدس، ماه آغاز رسیدن است. ماهی که برخی از فرماندهان شاخص سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بعد از روزها، ماه‌ها یا سال‌ها مزد مجاهدت‌های خالصانه‌شان را دریافت کردند و نام شهدای به‌نامی همچون شهید حمید باکری، شهید حسین خرازی، شهید امیر حاج‌امینی، شهید محمدابراهیم همت، شهید حجت‌ا... رحیمی، شهید عبدالحسین برونسی، شهید عباس کریمی و شهید مهدی باکری در تاریخ جاودانه شد. بی‌جهت نیست ماه اسفند، ماه شهدا لقب گرفته است.

**شهید حمید باکری:** جزو اولین نفرات گروه پیشتازی بود که قبل از عملیات خیبر، مخفیانه به عمق دشمن رفت و با دیگر همرزمانش توانست مراکز حساس نظامی رژیم بعث را به تصرف درآورد و کنترل منطقه را در دست بگیرد.

شب چهارشنبه، سوم اسفند سال ۱۳۶۲ که زمان شروع عملیات خیبر بود، در همان دقایق ابتدایی خبری را با بی‌سیم به قرارگاه مخابره کرد: «پل مجنون تصرف شد». پلی که در عمق ۶۰ کیلومتری دشمن بود و بعدها به افتخار این فرمانده رشید اسلام، نامش را «پل حمید» گذاشتند.

**شهید حسین خرازی** و مدیریت‌های خاصش در برهه‌های حساس جنگ نیز زبانزد بود و اما **شهید امیر حاج‌امینی:** بیسیم‌چی گردان انصار لشکر حضرت رسول(ص) که بعدش از شهادتش، «نماد شهادت» شد و عکسش همه جا چرخید.

**شهید محمدرضا کارور:** از نخبه‌های دفاع‌مقدس که در بیشتر عملیات‌ها همراه شهید همت بود. هنگامی که خبر شهادتش را به شهید همت دادند، گفت: با شهادت محمدرضا کارور، کمر من شکست.

**شهید محمدابراهیم همت:** به همراه حاج‌احمد متوسلیان به دستور فرمانده کل سپاه مأمور تشکیل تیپ محمد رسول‌ا...(ص) شدند. محمدابراهیم در عملیات مسلم بن عقیل و محرم با مسئولیت فرمانده قرارگاه فعالیت می‌کرد. او در مدت فرماندهی تیپ محمد رسول‌ا...(ص) که بعد به لشکر ۲۷ تبدیل شد در چندین عملیات به صورت خط‌شکن وارد شد. شهید همت سرانجام در عملیات خیبر که در اسفند ۱۳۶۲ آغاز شد به فیض شهادت نائل شد.

**شهید عبدالحسین برونسی:** تنها چند ثانیه به زمان شهادتش باقی مانده بود که گفت: دیدار، دیدارِ یار و دیدارِ فراق است و بعد به دیدار محبوبش شتافت و ردای شهادت را بر تن کرد. او از همان ابتدای عملیات سرانجامش را می‌دانست و به همرزمانش گفته بود: اگر در عملیات بدر شهید نشدم، به مسلمانی من شک کنید. در شرق دجله، منطقه هورالعظیم در چهارراه خندق شهید می‌شوم.

**شهید حاج‌عباس کریمی:** از فرماندهان برجسته دوران دفاع‌مقدس بود که به اخلاص و ساده‌زیستی همچون دیگر سرداران شهید شهره است، به گفته همرزمانش همراه با جهاد اصغر به جهاد اکبر که همانا خودسازی و دوری از رذایل اخلاقی است، همت می‌کرد. چنان‌که شهید دستواره در مورد او گفت: در جسم کوچک او یک روح بزرگ و با عظمت و متصل به عظمت خدا نهفته بود که او را یک انسان الهی کرده بود.

**شهید مهدی باکری:** فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا که همچنان پیکر مطهرش مفقودالاثر است. آخرین مکالمه او با شهید حاج‌احمد کاظمی است؛ مکالمه‌ای که حکایت از واقعه مهمی دارد که حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای رهبر انقلاب و شهید قاسم سلیمانی آن را روایت کرده‌اند.

مروری بر چند خاطره و زندگی سردار شهید لشکر ۱۴ امام حسین(ع) حاج حسین خرازی

# جشن بعثی‌ها بعد از شهادت حاج حسین!

میثم رشیدی مهرآبادی
دبیر گروه پایداری

**حسین خرازی پس از عملیات کربلای پنج برای دیدار با خانواده به اصفهان آمد اما پس از چند روز دوباره به جنوب احضار شد و سرانجام در حالی که عشق به خدای متعال سراسر وجود او را فراگرفته بود، هشتم اسفند ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی شلمچه و نهرجاسم در منطقه عمومی عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. همرزمانش، پیکر او را تشییع کردند. سردار رحیم صفوی در مراسم وداع با سردار فرمانده لشکر خود این چنین شهید خرازی را توصیف کرد: «این برادر عزیزمان حسین، ۲۳بهمن آمد به کمیته دفاع شهری اصفهان و من به او گفتم نگهبانی بلدی و او گفت من سربازی هم رفته‌ام. به هر حال او از یک روز بعد از انقلاب فعالیت نظامی خود را شروع کرد و در جنگ‌های گنبد، کردستان و سپس سراسر جنگ تحمیلی با حضور مؤثرخود، تعیین‌کننده بود.» به بهانه سی و هفتمین سالگرد شهادت حاج حسین خرازی، نگاهی انداخته‌ایم به تصویرهای گذرایی از زندگی و زمانه او....**

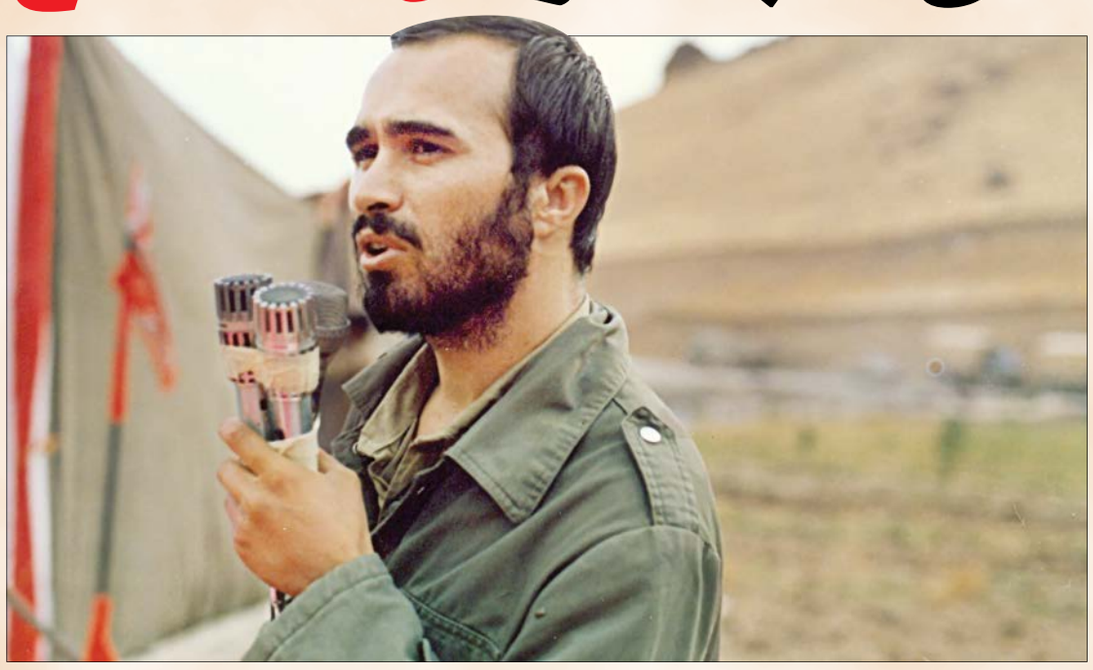

### کمپوت گیلاس

مرحله اول عملیات که تمام می‌شود، آزادباش می‌دهند و یک جعبه کمپوت گیلاس؛ خنک، عین یک تکه یخ. انگار گنج پیدا کرده باشیم توی این گرما. از راه نرسیده، می‌گوید: «می‌خواین از مهمون‌تون پذیرایی کنین؟» می‌گویم: «چشمت به این کمپوتا افتاده؟ اینا صاحاب دارن. نداشته باشن هم خودمون بلدیم چی کارشون کنیم.» چند دقیقه می‌نشیند. تحویلش نمی‌گیریم، می‌رود. علی که می‌آید تو، عرق از سر و رویش می‌بارد. یک کمپوت می‌دهم دستش. می‌گویم: «یه نفر اومده بود، لاغر مردنی. کمپوت می‌خواست بهش ندادیم. خیلی پررو بود.» می‌گوید: «همین که الان از این جا رفت بیرون؟ یه دست هم نداشت؟» می‌گویم: «آره. همین» می‌گوید: «خاک! حاج حسین بود.»

### مُردیم تو این گرما

نشسته بودم روی خاکریز. با دوربین آن طرف را می‌پاییدم. بی‌سیم مدام صدا می‌کرد. حرصم در آمده بود. آدم حسابی، بذار نفس تازه کنم. گلویم خشک شد آخه. گلویم، دهانم، لب‌هایم خشک شده بود. آفتاب مستقیم می‌تابید توی سرم. یک تویوتا پشت خاکریز ترمز کرد. جایی که من بودم، جای پرتی بود. خیلی توش رفت‌وآمد نمی‌شد. گفتم: «کیه یعنی؟» یکی از ماشین پرید پایین. دور بود، درست نمی‌دیدم. یک چیزهایی را از پشت تویوتا گذاشت زمین. به‌نظرم گالن‌های آب بود. بقیه‌اش هم جیره غذایی بود لابد. گفتم: «هر کی هستی خدا خیرت بده، مُردیم تو این گرما.» برایم دست تکان داد و سوار شد. یک دست نداشت. آستینش از شیشه ماشین آمده بود بیرون، توی باد تکان می‌خورد.

### بچه‌ها بدوید!

وسط معبر، کف زمین، سنگر کمین زده بودند؛ نمی‌دیدم‌شان. بچه‌ها تیر می‌خوردند. می‌افتادند. حاجی از روی خاکریز آمد پایین. دوربین را پرت کرد توی سنگر. گفت: «دیدم‌شون. می‌دونم باهاشون چی کار کنم.» سن و سالی نداشت. خیلی، ۱۶ یا ۱۷. حاج حسین دست گذاشت روی شانه‌اش. گفت: «می‌تونی؟ خیلی خطرناکه‌ها.» گفت: «واسه همین کارا اومدیم حاج آقا!» سوار شد. پشت فرمان بلدوزر گم می‌شد. بیل بلدوزر را تا جلوی صورتش آورد بالا. حاج حسین داد زد: «گاز بده برو جلو. هر وقت گفتم، بیل رو بیار پایین، سنگر شونو زیر و رو کن. باید خیلی تند بری.» یک دفعه دیدیم بلدوزر ایستاد. حاج حسین از روی خاکریز پرید آن طرف. داد زد: «بچه‌ها بدوید.» دویدیم دنبالش، بدون اسلحه. خودش نشسته بود پشت فرمان، با همان یک دست. گاز می‌داد، سنگر عراقی‌ها را زیر و رو می‌کرد.

### معذرت می‌خواهم!

حق با من بود. هر وقت فکرش را می‌کردم می‌دیدم حق با من بوده. ولی چیزی نگفتم. بالاخره فرمانده بود. یکی دو ماه هم بزرگ‌تر بود. فکر کردم «بذار از عملیات برگردیم، با دلیل ثابت می‌کنم براش.» از عملیات برگشتیم. حسش نبود. فکر کردم «ولش کن. مهم نیست. بی‌خیال.» پشت بی‌سیم صدایش می‌لرزید. مکث کرد. گفتم: «بگو حاجی. چی می‌خواستی بگی؟» گفت: «فلانی! دو سال پیش یادته؟ توی در؟ حق با تو بود. حالا که فکر می‌کنم، می‌بینم حق با تو بوده. من معذرت می‌خوام ازت.»

### سجده طولانی

بیسیم‌چی حاجی بودم. یک وقت‌هایی خبرهای خوب از خط می‌رسید و به حاجی می‌گفتم. برمی‌گشتم می‌دیدم توی سجده است. شکر می‌کرد توی سجده‌اش. هرچه خبر بهتر، سجده‌اش طولانی‌تر. گاهی هم دو رکعت نماز می‌خواند.

### پس کی نماز می‌خونی؟

با قایق گشت می‌زدیم. چند روزی بود عراقی‌ها راه به راه کمین می‌زدند بهمان. سر یک آب راه، قایق حسین پیچید رو به روی‌مان. ایستادیم و حال و احوال. پرسید: «چه خبر؟» گفتم: «آره حسین آقا. چند روز بود قایق خراب شده بود. خیلی وضعیت ناجوری بود. حالا که درست شده، مجبوریم صبح تا عصر گشت بزنیم. مراقب بچه‌ها باشیم. عصر که می‌شه، می‌پریم پایین، صبحونه و ناهار و شام رو یک جا می‌خوریم.» پرسید: «پس کی نماز می‌خونی؟» گفتم: «همون عصری.» گفت: «بی‌خود.» بعد هم وادارمان کرد پیاده شویم. همان جالب آب ایستادیم، نماز خواندیم.

### یکی از پیغام‌ها را نشنیدم

توی عملیات فاو یکی از بچه‌های غواص زخمی شده بود. مدام تماس می‌گرفت: «شفیعی حالش خوبه؟» گفتیم: «باید هم خوب باشه. حالا حالاها کارش داریم. اصلا گوشی رو بده به خودش.» به بچه‌های امداد بی‌سیم می‌زد بروند بیاورندش عقب. می‌گفت: «حتماها». یکی از پیغام‌هاش را نشنیدم. از بی‌سیمچی‌اش پرسیدم: «چی می‌گفت؟» گفت: «بابا! حسین آقا هم ما رو کشت با این غواصاش.»

### خودش را انداخت زمین!

می‌ترسیدیم، ولی باید این کار را می‌کردیم. با زبان خوش بهش گفتیم جای فرمانده لشکر اینجا نیست، گوش نکرد. محکم گرفتیمش، به زور بردیم ترک موتور سوارش کردیم. داد زدم: «یالا دیگه. راه بیفت.» موتور از جا کنده شد. مثل برق راه افتاد. خیال‌مان راحت شد. داشتیم برمی‌گشتیم، دیدیم از پشت موتور خودش را انداخت زمین، بلند شد دوید طرف ما. فرار کردیم.

### حاج حسین شهید شده!

جای کابل‌ها روی پشتم می‌سوخت. داشتم فکر می‌کردم «عیب نداره. بالاخره برمی‌گردی. میری اصفهان. میری حاج حسین رو می‌بینی. سرت رو می‌گیره لای دستش. توی چشم‌هات نگاه می‌کنه می‌خنده، همه این غصه‌ها یادت می‌ره...» در را باز کردند، هلش دادند تو. خورد زمین؛ زود بلند شد. حتی برنگشت عراقی‌ها را نگاه کند. صاف آمد پیش من نشست. زانوهایش را گرفت توی بغلش. زد زیر گریه. گفتم: «مگه دفعه اولته که کتک می‌خوری؟» نگاهم کرد. گفت: «بزن و بگوشونو که دیدم.» گفتم: «خب؟» گفت: «حاج حسین شهید شده.»

### خواب دیده‌ام!

قرار بود خط را به بچه‌های لشکر هفده تحویل بدهیم، بکشیم عقب. گفت: «برو فرمانده‌های گردان رو توجیه کن، چطور جابه‌جا بشن.» رفت توی سنگر. نیم ساعت خوابیدم. فقط نیم ساعت. بیدار که شدم هر کس یک طرف نشسته بود، گریه می‌کرد. هنوز هم فکر می‌کنم خواب دیده‌ام حاجی شهید شده.

### جشن شهادت!

چند تن اسیران عراقی که چند روز پس از عملیات کربلای پنج و در جریان دفع پاتک بعثی‌ها به اسارت درآمده بودند در بازجویی‌های خود در خصوص انتشار خبر شهادت حسین خرازی گفته بودند: «در جبهه ما جشن گرفته‌اند، زیرا به رده‌های مختلف از طریق بی‌سیم گفته‌اند که یکی از فرماندهان بزرگ ایران کشته شده است!»

> **حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای: شهید خرازی در طول شش سال جنگ قله‌هایی از افتخار و شرف را فتح کرده بود؛ اینک به قله رفیع شهادت دست یافته است**

### قله رفیع شهادت

همزمان با شهادت حسین خرازی حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای پیام تسلیتی صادر کردند. در فرازی از این پیام آمده بود: «شهید خرازی در طول شش سال جنگ قله‌هایی از افتخار و شرف را فتح کرده بود؛ اینک به قله رفیع شهادت دست یافته است.»

### پشتیبان ولایت فقیه باشید

در فرازی از وصیت‌نامه شهید خرازی آمده است: «شخصی هستم معتقد به انقلاب اسلامی و رهبری و ولایت امام خمینی(ره) در عصر غیبت امام زمان(عج) از مردم می‌خواهم پشتیبان ولایت فقیه باشند. راه شهیدان ما راه حق است. اول می‌خواهم که شهیدان مرا بخشیده و مرا در روز جزا شفاعت کنند و از خدا می‌خواهم که ادامه دهنده راه آنان باشم. آنانی که با بودن شان و زندگی‌شان درس مقاومت و با رفتن‌شان درس عشق به ما آموختند.»

مکث

## شیرمرد در «خط شیر»

با شروع جنگ تحمیلی هیچ خط دفاعی در جنوب در برابر حملات بعثی‌ها وجود نداشت و عملیات پارتیزانی نیروهای مردمی و سپاه با اسلحه و تجهیزات بسیار محدود برای مقابله با تهاجم بعثی‌ها کافی نبود. خبر سقوط شهرهای جنوب یکی یکی شنیده می‌شد. شهید خرازی با وجود نگرانی‌هایش در کردستان در آغازین ماه‌های جنگ تحمیلی از کردستان به جبهه‌های جنوب آمد و از طرف رحیم صفوی به فرماندهی منطقه عملیاتی دارخوئین منصوب شد. با انتخاب او تحول بزرگی در جبهه دارخوئین روی داد. وی برای جلوگیری از نفوذ دشمن جوی آبی را در نزدیکی کارون به همراه نیروهای تحت امر خود به یک خاکریز تبدیل کرد و این نخستین خط دفاعی منطقه بود که به «خط شیر» معروف شد.

### تربیت فرمانده

شهید خرازی در طول دوران فرماندهی خود بر گردان ضربت در کردستان و لشکر امام حسین(ع) بر کادرسازی و تربیت رزمندگان باصلابت و استوار تاکید داشت و به همین سبب چندین یگان از نیروهای زیردست وی به فرماندهی یگان‌های دیگر نظامی انتخاب می‌شدند که از آن جمله برخی فرماندهان کردستان و دفاع مقدس مثل سردار کریم نصر اصفهانی، سردار علی زاهدی و سردار اصغر صبوری برای فرماندهی تیپ قمر بنی‌هاشم و شهید ابراهیم جعفرزاده به فرماندهی تیپ زرهی ۲۸ صفر بودند.

### حل سودوکو ۴۵۷۳

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | ۷ | ۶ | ۱ | ۲ | ۴ | ۹ | ۵ | ۳ |
| ۳ | ۲ | ۹ | ۸ | ۶ | ۵ | ۱ | ۷ | ۴ |
| ۵ | ۴ | ۱ | ۳ | ۷ | ۹ | ۶ | ۸ | ۲ |
| ۷ | ۱ | ۲ | ۴ | ۵ | ۶ | ۸ | ۳ | ۹ |
| ۴ | ۳ | ۵ | ۹ | ۱ | ۸ | ۷ | ۲ | ۶ |
| ۹ | ۶ | ۸ | ۲ | ۳ | ۷ | ۴ | ۱ | ۵ |
| ۱ | ۸ | ۴ | ۵ | ۹ | ۲ | ۳ | ۶ | ۷ |
| ۶ | ۵ | ۳ | ۷ | ۴ | ۱ | ۲ | ۹ | ۸ |
| ۲ | ۹ | ۷ | ۶ | ۸ | ۳ | ۵ | ۴ | ۱ |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۲ | ۳ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۸ | ۹ | ۱ |
| ۵ | ۱ | ۹ | ۸ | ۲ | ۷ | ۴ | ۶ | ۳ |
| ۸ | ۴ | ۶ | ۳ | ۹ | ۱ | ۵ | ۲ | ۷ |
| ۴ | ۵ | ۳ | ۷ | ۸ | ۶ | ۹ | ۱ | ۲ |
| ۷ | ۸ | ۱ | ۹ | ۴ | ۲ | ۳ | ۵ | ۶ |
| ۶ | ۹ | ۲ | ۵ | ۱ | ۳ | ۷ | ۸ | ۴ |
| ۹ | ۲ | ۴ | ۱ | ۷ | ۸ | ۶ | ۳ | ۵ |
| ۱ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۹ | ۲ | ۷ | ۸ |
| ۳ | ۷ | ۸ | ۲ | ۶ | ۵ | ۱ | ۴ | ۹ |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۲ | ۵ | ۳ | | | | | | |
| ۴ | ۹ | ۱ | | | | | | |
| ۷ | ۸ | ۶ | | | | | | |
| ۶ | ۱ | ۹ | ۵ | ۴ | ۷ | ۲ | ۳ | ۸ |
| ۵ | ۴ | ۲ | ۸ | ۳ | ۹ | ۷ | ۶ | ۱ |
| ۸ | ۳ | ۷ | ۲ | ۶ | ۱ | ۴ | ۹ | ۵ |
| ۴ | ۹ | ۳ | ۱ | ۵ | ۶ | ۸ | ۲ | ۷ |
| ۷ | ۶ | ۱ | ۳ | ۸ | ۲ | ۹ | ۵ | ۴ |
| ۲ | ۵ | ۸ | ۹ | ۷ | ۴ | ۳ | ۱ | ۶ |
| ۱ | ۷ | ۴ | ۶ | ۹ | ۳ | ۵ | ۸ | ۲ |
| ۳ | ۲ | ۵ | ۷ | ۱ | ۸ | ۶ | ۴ | ۹ |
| ۹ | ۸ | ۶ | ۴ | ۲ | ۵ | ۱ | ۷ | ۳ |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۶ | ۵ | ۳ | ۹ | ۱ | ۴ | ۷ | ۸ | ۲ |
| ۹ | ۴ | ۸ | ۷ | ۲ | ۵ | ۱ | ۳ | ۶ |
| ۷ | ۱ | ۲ | ۶ | ۳ | ۸ | ۹ | ۵ | ۴ |
| ۱ | ۲ | ۶ | ۸ | ۵ | ۹ | ۳ | ۴ | ۷ |
| ۵ | ۷ | ۹ | ۳ | ۴ | ۲ | ۸ | ۶ | ۱ |
| ۸ | ۳ | ۴ | ۱ | ۷ | ۶ | ۵ | ۲ | ۹ |
| ۲ | ۸ | ۵ | ۴ | ۹ | ۷ | ۶ | ۱ | ۳ |
| ۴ | ۹ | ۱ | ۵ | ۶ | ۳ | ۲ | ۷ | ۸ |
| ۳ | ۶ | ۷ | ۲ | ۸ | ۱ | ۴ | ۹ | ۵ |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۴ | ۵ | ۳ | | | | | | |
| ۹ | ۷ | ۸ | | | | | | |
| ۲ | ۶ | ۱ | | | | | | |
| ۶ | ۱ | ۹ | ۵ | ۴ | ۷ | ۲ | ۳ | ۸ |
| ۵ | ۴ | ۲ | ۸ | ۳ | ۹ | ۷ | ۶ | ۱ |
| ۸ | ۳ | ۷ | ۲ | ۶ | ۱ | ۴ | ۹ | ۵ |
| ۴ | ۹ | ۳ | ۱ | ۵ | ۶ | ۸ | ۲ | ۷ |
| ۷ | ۶ | ۱ | ۳ | ۸ | ۲ | ۹ | ۵ | ۴ |
| ۲ | ۵ | ۸ | ۹ | ۷ | ۴ | ۳ | ۱ | ۶ |
| ۱ | ۷ | ۴ | ۶ | ۹ | ۳ | ۵ | ۸ | ۲ |
| ۳ | ۲ | ۵ | ۷ | ۱ | ۸ | ۶ | ۴ | ۹ |
| ۹ | ۸ | ۶ | ۴ | ۲ | ۵ | ۱ | ۷ | ۳ |

### سودوکو ۴۵۷۴

برای حل جدول اعداد باید در هر مربع کوچک‌تر ۳ در ۳ هیچ عدد تکراری وجود نداشته باشد.
همچنین هیچ عددی در یک سطر یا ستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ۸ | ۳ | | | | ۲ | ۱ | |
| ۵ | | | ۶ | | ۲ | | | ۷ |
| ۱ | | | | ۸ | | | | ۴ |
| | ۲ | | | ۳ | | | ۷ | |
| | | ۱ | ۹ | | ۷ | ۸ | | |
| | ۷ | | | ۵ | | | ۲ | |
| ۸ | | | | ۷ | | | | ۳ |
| ۲ | | | ۱ | | ۵ | | | ۸ |
| | ۱ | ۷ | | | | ۹ | ۵ | |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ۸ | ۶ | | | | ۴ | ۱ | |
| ۳ | | | ۲ | | ۴ | | | ۷ |
| ۷ | | | | ۶ | | | | ۹ |
| | ۴ | | | ۲ | | | ۹ | |
| | | ۲ | ۹ | | ۱ | ۸ | | |
| | ۱ | | | ۳ | | | ۷ | |
| ۲ | | | | ۵ | | | | ۱ |
| ۴ | | | ۶ | | ۳ | | | ۸ |
| | ۳ | ۷ | | | | ۹ | ۵ | |

| | | |
|---|---|---|
| | ۷ | |
| | | ۹ |
| | ۳ | |

| | | |
|---|---|---|
| | ۲ | |
| | | ۵ |
| | ۱ | |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ۷ | ۵ | | | | ۲ | ۸ | |
| ۹ | | | ۸ | | ۴ | | | ۷ |
| ۳ | | | | ۶ | | | | ۱ |
| | ۲ | | | ۵ | | | ۴ | |
| | | ۳ | ۶ | | ۱ | ۸ | | |
| | ۵ | | | ۹ | | | ۶ | |
| ۸ | | | | ۳ | | | | ۴ |
| ۲ | | | ۴ | | ۹ | | | ۸ |
| | ۴ | ۹ | | | | ۳ | ۷ | |

| | | |
|---|---|---|
| | ۱ | |
| | | ۸ |
| | ۷ | |

| | | |
|---|---|---|
| | ۵ | ۹ |
| ۸ | | |
| ۷ | | |
| | ۳ | |
| | | ۸ |
| | ۷ | |
| ۲ | | |
| ۶ | | |
| | ۱ | ۳ |

| | | |
|---|---|---|
| | ۷ | ۸ |
| ۷ | | ۶ |
| | ۸ | |
| | ۶ | |
| ۴ | | ۳ |
| | ۲ | |
| | ۳ | |
| ۱ | | ۸ |
| | ۹ | ۴ |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ۴ | ۱ | | | | ۷ | ۸ | |
| ۷ | | | ۶ | | ۸ | | | ۵ |
| ۹ | | | | ۷ | | | | ۴ |
| | ۱ | | | ۶ | | | ۳ | |
| | | ۸ | ۴ | | ۳ | ۵ | | |
| | ۶ | | | ۲ | | | ۷ | |
| ۱ | | | | ۳ | | | | ۲ |
| ۲ | | | ۸ | | ۱ | | | ۶ |
| | ۹ | ۴ | | | | ۳ | ۱ | |